

# درباره «خشم و هاهو»

## اینکه بُرگ باخمان

ترجمه محمد ربوبی

«... گفتم شیر گیاه گفتم پدر، من با محارم زنا کرده‌ام، گفتم گل سرخ‌ها.» و بعد این جمله با نامی می‌آید که برای ما کاملاً ناآشناست، ولی این نام آن قدر تکرار می‌شود تا اهمیت‌اش را دریابیم: گفتم پدر، من با محارم زنا کرده‌ام، این، من بودم، نه دالتون ایمز.» (بعد چند جمله می‌آید که مربوط به زمان دیگری است و سپس باز این نام تکرار می‌شود و سه بار پشت سر هم) دالتون ایمز، دالتون ایمز، دالتون ایمز. گل سرخ‌ها، مثل کلمات قصار در متن چشمگیرند و مثل هاله‌ای این نام را (دالتون ایمز) در برمی‌گیرند. در رابطه با بنجامین نیمه دیوانه همیشه اسم گلی می‌آید. در رابطه با واقعه‌ای که مدام لاپوشانی می‌شود، بوی پیچک در فضا پخش می‌شود. کونتین (مرد) می‌گوید: «... سرم را روی سینه‌های ... نماکش نهاد و حالا صدای ضربان منظم و آهسته قلبش را می‌شنیدم و بعد ضربه‌ها شباهی نداشتند و آب در تاریکی زیر مرتع زمزمه می‌کرد و امواج بوی پیچک در فضا بالا می‌رفت...» کمی بعد: «پیچک لعنتی دیگر بند نمی‌آمد.» کمی بعد: «(بوی پیچک می‌چکد و می‌چکد...» اشیایی که موقعیت و یا شخصیتی را در برمی‌گیرند همیشه ثابت‌اند. و این شخصیت را بهتر از نامش معرفی می‌کنند. و یا حتا خاطره‌اش گواه حضور اشخاص‌اند. اصولاً شیوهٔ فاکتور چنین است: امتناع از به نام نامیدن اشخاص تا بدون بیراهه رفتن و بی‌هیچ توضیحی با واقعیت روبه‌رو شویم. فاکتور در کار آدم‌های رمانش فضولی و دخالت نمی‌کند. او حتا آن‌ها را به ما معرفی نمی‌کند، تا برای تمیز آن‌ها از یکدیگر به فکر چاره‌جویی بیفتد بلکه این خودآدم‌ها هستند که یکدیگر را می‌شناسند یکدیگر را می‌نامند و سرگذشت‌شان را برای ما تعریف می‌کنند. و ما فقط ناظر صحنه‌ها هستیم - درست مثل زندگی واقعی. و درست مثل زندگی واقعی باید هشیار باشیم که تا کجا می‌توان پیش رفت و در میان آدم‌هایی که آن‌ها را نمی‌شناسیم و کسی آن‌ها را برای ما قبلاً پیش‌سازی نکرده است و بر آن‌ها آن‌گی نچسبانیده است چه روابطی می‌توانیم برقرار کنیم - به نیت تفاهم هر چه بیش تر. ■

امتناع از به نام نامیدن اشخاص، شوخی با نام، بازی با نام، بی‌معنی و بی‌مسما کردن نام: این امکانات را در ادبیات می‌شناسیم. ولی شیوهٔ رادیکال‌تری نیز وجود دارد. ویلیام فاکنر در برجسته‌ترین اثرش، «هایهو و خشم»، انگار که شناساندن اشخاص از طریق نام خاصی و بی‌فرهنگی نویسنده باشد، خواننده را گیج می‌کند و به شک و تردید وامی‌دارد. من معتقدم که محال است کسی بتواند بافت این اثر را کلاً و دقیقاً دریابد. نه به این دلیل که درگیری فاکنر با زمان، خواندن اثر را دشوار می‌سازد. در این کتاب، نویسنده بین سه زمان مدام در حال جست و خیز است؛ هنوز چند جمله دربارهٔ سال ۱۹۲۸ نخوانده‌ایم که جمله‌های بعدی مربوط به وقایع سال ۱۹۱۰ هستند. دشواری اثر فقط در درگیری فاکنر با زمان نیست، زیرا مدت‌هاست با آثاری از این دست که تقویم زمانی را مراعات نمی‌کنند آشنا شده‌ایم. دشواری کار در نام‌هاست که خواننده را در مانده می‌کند. حتا خواننده‌ای که ساختار متن را درمی‌یابد، همواره این احساس را دارد که مثل سگ شکاری، هر آن به هوای بوی تازه‌ای از مسیر اصلی منحرف بشود. در متن دوبار اسم Gaddy آمده است، یک بار با Y نوشته شده است و بار دیگر با ie. دو تا Jason داریم (پدر و پسر) و دوبار اسم Quentin آمده است که یک بار مرد است و بار دیگر زن. اما دانستن این نکات کمکی به ما نمی‌کند، چون قرار نیست اشخاص را با اسم‌هایشان بشناسیم. محتملاً نام‌ها مثل دام‌هایی هستند گسترده بر سر راه ما این اشخاص را باید از نشانه‌دگرایی بشناسیم، از هاله‌ای که گردآورد هر شخصیت را فرا گرفته است. از فضای بسیار لطیف و شبکه‌ای از مرادوها که هر شخصیت را احاطه کرده است. باید به دقت مواظب باشیم، چون این فضا و یا هاله به اختصار و فشرده بیان شده است و با ورود دوبارهٔ هر شخصیت به متن - خواه Quentin مرد باشد و خواه زن و در هر دوره‌ای - چه در کودکی و چه در دوران دانشجویی و چه به عنوان دختری جوان در این هاله قرار می‌گیرد. مهم‌تر از توجه به خود نام‌ها، توجهٔ دقیق به شبکهٔ مناسباتی است که این نام‌ها را در برمی‌گیرد، نام‌هایی که همراه با یک گل، یک پیچک، یک مرتع فروخته شده و یا یک آگهی ازدواج می‌آیند. ناگهان درمی‌یابیم که فقط از این طریق می‌توانیم به آدم‌ها نزدیک‌تر شویم و گر نه، تا بد برای ما ناشناخته می‌مانند؛ زیرا علتی دارد که شخصیت‌ها خوش‌نارند شناخته شوند و می‌خواهند مخفی و در پردهٔ ابهام بمانند. معمایی وجود دارد که نام به ننگ‌آلوده شده است. در گذشته، واقعه‌ای رخ داده است: زنا با محارم. و گناهکاران نمی‌خواهند به نام نامیده شوند. کودک محصول این رابطه نامشروع نباید به نام نامیده شود. واقعه چندین بار در میان حرف‌های دیگر و با سرهم‌بندی برملا و فوراً لاپوشانی می‌شود. اسم‌هایی بر زبان‌ها جاری می‌شوند ولی فوراً پرده‌پوشی می‌شوند. نخستین بار واقعه چنین تعریف می‌شود:

